

دوشنبه ۲۵ فروردین ۱۴۰۴
 وطن امروز | شماره ۴۲۹۱



[فرهنگ و هنر]

به عبارت دیگران

عاقل کیست؟

نقل است امام جعفر صادق علیه‌السلام از ابوحنیفه پرسید: «عاقل کی است؟» گفت: «آن که تمیز کند میان خیر و شر.»

امام صادق علیه‌السلام گفت: «په‌یام نیز تمیز توانند کرد میان آن که او را بزنند یا او را علف دهند.» ابوحنیفه گفت: «به نزدیک تو عاقل کی است؟» گفت: «آن که تمیز کند میان ۲ خیر و ۲ شر.» تا از ۲ خیر، خیر الخیرین اختیار کند و از ۲ شر، خیرالشیرین برگزیند.

فریدالدین عطار نیشابوری / تذکره‌الاولیا
 محمداستعلامی
 (چاپ سیزدهم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۲)
 صفحه ۱۵

۱۰ عبارت زیبا از جَبْران

– خدا اندیشید و اندیشه اولش فرشته‌ای بود. و خدا سخن گفت و نخستین کلمه‌اش انسانی بود. – چگونه به عدالت هستی ایمان نداشته باشم حال آنکه می‌دانم رؤیای آنان که بر بالش پُر می‌خوابند، زیباتر از رؤیای آن کسان نیست که شبانه‌گام به خشتی ناهموار سر و می‌نهند! – تنها کر‌ها به آدم وراج حسادت می‌ورزند. – ارزش انسان در چیزی که به دست می‌آورد نیست، بل ارزش انسان در چیزی است که مشتاق به دست – بسیاری از نظریه‌ها به شیشه پنجره می‌مانند؛ از پشت‌شان حقیقت را می‌بینیم اما در عین حال، ما را از حقیقت جدا می‌کنند. – مردی که از خطاهای کوچک زن نمی‌گذرد، هرگز از فضایل بزرگ او بهره‌مند نمی‌شود. – تفاوت میان ثروتمندترین ثروتمندان و فقیرترین فقیران، یک روز گرسنگی و یک ساعت تشنگی است. – وقتی قلبت کوه آتشفشان است چگونه انتظار داری در دست‌هایت گل بروی؟ – اغلب از فردای‌مان قرض می‌گیریم تا دیون دیروزمان را بپردازیم. – آیا این عجیب نیست؟ من شدیداً دوست دارم که دیگران مرا فریب دهند تا بر آنها که فکر می‌کنند من نمی‌دانم که فریب می‌دهند، بخندم!

جَبْران خلیل جَبْران / حمام روح
 ترجمه سیدحسن حسینی
 (چاپ اول، تهران: انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، این ۱۳۶۴)
 صفحات ۱۱۲ ۱۲۵

فقط بغلش کردم؛ همین!

آخرهای آذر بود که آمد خوی؛ رفتم استقبالش. گفت می‌رود پسرش را ببیند. آمدم دم خانه‌شان. سپردبهم، تا برگردد خیلی طول نکشید که برگشت. از در که آمد بیرون، پرسیدم: علی آقا! گل پسرتر را دیدی؟ گفت: آره. گفتم: حالا به تو رفته یا به مادرش؟ گفت: نمی‌دانم. تعجبیم را که دیدم، ادامه داد: من که صورتش را نگاه نکردم، فقط بغلش کردم. همین! انتظار هر جمله‌ای را داشتم الا این. گفتم: ترسیدم نگاهش که کردم، محبتش نگذارد برگردم. گفتم: فکر کردی خیلی مردی؟ برو نگاهش کن، بغلش کن، ببوسش، بعد ببین می‌تونی دل بکنی یا نه؟

برگشتم... چند روز بعد که داشت خداحافظی می‌کرد که برگرد جبهه، نگاهش برق دیگری داشت.

علی برای عید برگشت...
حسین شرف‌خاتلو / آشنایم می‌کنید: من زنده‌ام
 خاطرات سردار علی شرف‌خاتلو
 انتشارات روایت فتح
 صفحه ۱۴۴

یک درخواست کوچولو

نات: به من یه کم وقت بده، می‌شه یه روز دیگه بمیرم؟
 مرگ: امکان نداره، من اجازه ندارم.
 نات: فقط یه روز... یه بیست‌وچهار ساعت ناقابل. مرگ: به چه دردت می‌خوره؟
 نات: رادیو همین الان اعلام کرد که فردا هوا بارونیـه.

وودی آلن / مرگ در می‌زند
 هوشنگ حسامی
 صفحه ۴۶

توه‌مات عاشقانه!

زن‌ها معمولاً توه‌مات عاشقانه‌شان را به این راحتی دل نمی‌کنند؛ دل‌شان می‌خواهد به خودشان بقبولانند که این وضعیت، یک فاز موقت است که مردها بالاخره از سر می‌گذرانند و یک روز با زنبق‌هایی که فصل‌شان نیست و ۲ تا بلیت پاریس در آستانه در ظاهر می‌شوند.

تو در حالی که برس توالت را زمین می‌گذاری، می‌پرسی: «هناسبتش چیه؟»

او می‌گوید: «زندگی! فقط می‌خواستم بگم دوست‌دارم.» این اتفاق روزی می‌افتد که ۲ تا سسجابه بنشینند سر میز مینیاتوری ما و ذرت بخارپز سفارش بدهند!

ارما بومبیک / به سر عشق چی اومد؟
 احسان لطفی
 صفحه ۲۵۹

حضرت امیر المومنین (ع):

با دوست خود در اظهار محبت سنگ تمام بگذار ولی صددرصد به او اعتماد نکن و شیوه احتیاط پیشه کن و با او به مواسات رفتار کن اما همه اسرار خود را به او مگو.

روزنامه سیاسی ، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
 مدیر عامل: رضا شکیبایی
 سردبیر: سید عابدین نورالدینی



نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
 روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ | تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۲ | نمابر: ۶۶۴۱۴۱۳۷
 پیام‌رسان: @vatanemrooz | بست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
 چاپ: موسسه جام‌چم برتر برنا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۳۳۳۰۰



درباره حواشی این روزهای استادبوم‌های فوتبال و رواج فحاشی علیه بازیکنان

فرهنگ فرقه‌ای، ذهنیت محصور

ایسن پدیده البته مختص ایران نیست. در فوتبال اروپا هم نمونه‌هایی از ذهن فرقه‌ای دیده می‌شود. لوئیس فیگو، که از بارسلونا به رئال مادرید پیوست، هنوز یکی از منفورترین چهره‌ها در توکمب است. پرتاب سر خود به زمین هنگام نخستین بازی‌اش برای رئال در برابر بارسا، نمادی بود از نگاهی که فیگو را نه بازیکنی منتقل‌شده، بلکه خائنی تلقی می‌کرد که به «ملت مقدس کاتالونیا» پشت کرده. ماجرای کارلوس توس، که از منچستر یونایتد به منچستر سیتی رفت و موجب انفجار احساسات فرقه‌ای هواداران شد اما در ایران، به‌واسطه ضعف عقلایت مدنی، بی‌ثباتی حرفه‌ای گری و نفوذ فرهنگ غیرمدن در مناسبات اجتماعی، این پدیده شدت و عمقی بسیار بیشتر دارد. باشگاه، برای هوادار ایرانی، چیزی بیشتر از یک تیم است؛ نوعی هویت قومی- فرهنگی، یک تعلق هستی‌شناسانه و مأمونی برای پر کردن خلأهای وجودی.

در ذهن فرقه‌ای، خروج از آیین ممکن نیست. اگر کسی بخواهد برود ابتدا به خیانت متهم می‌شود، سپس طرد می‌شود و در نهایت نابود. هواداران، به‌واسطه ناتوانی در تحمل ناهمسویی، دیگران را مجبور به هم‌شکل شدن می‌کنند. بازیکن باید تا آخر عمر، حتی در پیروی و ضعف، در خدمت باشگاه باقی بماند و اگر خواست برود باید این خروج را با توبه و عذرخواهی جبران کند. حتی مدیران، مربیان و گویندگان رسانه‌ای نیز از این منطق مستثنی نیستند. کسی که از تیمش جدا می‌شود و به رسانه‌ای دیگر می‌رود، گویی پیامبر کاذب شده؛ صدایش دیگر شنیدنی نیست. قلمش دیگر خواندنی نیست و اعتبارش زیر سؤال می‌رود. همین ذهنیت است که اجازه دهد در درون فرقه‌ای را نمی‌دهد: هر انتقادی مسأوی با دشمنی است. در نتیجه، فرقه به مرور دچار تعفن درونی می‌شود، چون راه پالایش بسته است.

سازوکار ذهن فرقه‌ای در باشگاه‌های فوتبال، از منطق اقتصادی نیز تبعیت نمی‌کند. گاه دیده شده بازیکنی که برای باشگاه سود آورده و به آن اعتبار بخشیده، صرفاً به دلیل یک تصمیم شخصی طرد شده است. بازیکن، در این منطق دارایی باشگاه نیست، بلکه ملک آن است؛ ملک مقدس خروج و به منزله مصادره حريم است، نه جابه‌جایی. این نگاه، بیش از آنکه در منطق مدرن سرمایه‌داری جای گیرد، در منطق جوامع بسته آیینی معنادار. در اینجا، مساله نه پول است، نه موفقیت، بلکه وفاداری کور، تعصب و تداوم قداست. است. راه برورن‌رفت از این وضعیت، نه در تخریب باشگاه‌ها، بلکه در شکستن ذهنیت فرقه‌ای است. باید باشگاه را دوباره به جایگاه حرفه‌ای خود بازگرداند: نهادهی ورزشی، با ساختاری شفاف، باز و قابل نقد. بازیکن باید بتواند انتخاب کند، هوادار باید بتواند نقد کند و باشگاه باید بتواند با دشمنانش گفت‌و گو کند. باشگاه، اگر خواهد فرقه نباشد، باید از زبان آیینی خارج شود. باید بتوان دربراهش نوشت، بدون آنکه متهم به خیانت شد. باید بتوان درباره تار پخش تأمل کرد، بدون آنکه آن را ستایش محض کرد. باشگاه فوتبال اگر فرقه نباشد، می‌تواند یکی از آخرین باشگاه‌های فعالیت جمعی، شور و ورزشی و اتحاد مدنی باشد اما اگر به فرقه بدل شود، فقط کوبیده تولید می‌کند. همچنین ذهن‌های منصلب و خشونت‌هایی که نام فوتبال را لکه‌دار می‌کنند. ذهن فرقه‌ای، چه در دین و چه در فوتبال، دشمنن زندگی است: چون مانع انتخاب، تغییر و گفت‌و کو است و فوتبال، اگر چیزی جز امکان بازی و زندگی دوباره نباشد، چه خواهد بود؟

با این همه، راه رهایی از منجالب فرقه‌گرایی در فوتبال، تنها با یک اصلاح معرفت‌شناختی ممکن است: بازیگری در نسبت میان تماشاگر، باشگاه و بازیکن باید در عمومی و جمعی ما از چستی فوتبال و جایگاه عناصر آن از نو بازتعریف شود. فوتبال در دنیای مدرن نه صرفاً یک سرگرمی یا آیین، بلکه نهادهی اقتصادی- صنعتی است؛ شبکه‌ای متشکل از قرارداده‌ا، تبادل مالی، برندینگ، سودآوری و رقابت تجاری. باشگاه، به واقع، شرکتی با برند خاص است و بازیکنان، کارمندان حرفه‌ای این

شرکت‌ها. آنها کالای گران‌قیمت نیستند، بلکه نیروی کارند، با حق انتخاب، چانه‌زنی و حرکت آزاد در بازار. هوادار، اگر بخواهد از ذهن فرقه‌ای خارج شود، باید این واقعیت را بپذیرد: بازیکن برای باشگاه «کار» می‌کند، نه «فداکاری» و باشگاه بازیکن را به‌خاطر «هم‌پرویی» نگه می‌دارد، نه به‌خاطر «تعصب». تا زمانی که تماشاگر با زبان عشق و خیانت به فوتبال نگاه کند، امکان گفت‌وگو با واقعیت از دست می‌رود. شناخت درست از نهاد فوتبال به‌مثابه ساختاری اقتصادی – تجاری، می‌تواند شور را به شعور پیوند بزند؛ یعنی تماشاگری که هنوز شوق دارد اما از خود می‌پرسد: آیا این تصمیم اقتصادی بازیکن معقول بود؟ آیا عملکرد فلان باشگاه با اصول حرفه‌ای سازگار است؟ آیا نقد فلان بازیکن از فدراسیون، بر اساس منافع صنفی است یا عوام‌فریبی؟

اما ذهن فرقه‌ای، در برابر این نوع خودآگاهی مقاومت می‌کند، چراکه فرقه از آگاهی و خودآگاهی می‌ترسد. تماشاگر فرقه‌ای نیاز دارد که بازیکن را نه کارمند بلکه «قهرمان»، «شهید» یا «خائن‌تکار» ببیند. چنین نگرشی، نه‌تنها بازیکنان را در تنگنای اخلاقی- کاذب قرار می‌دهد، بلکه انسان را مجبور می‌کند در بزنگاه‌های سیاسی و اجتماعی، دست به نمایش‌هایی بزند که با خیر جمعی خود تماشاگر نیز در تعارض است. به عنوان نمونه، در سال‌های اخیر بارها دیده‌ایم که بازیکنان فوتبال، برای کسب رضایت‌های نا‌سکوت کرد ده‌دل در برابر مسائل اجتماعی- سیاسی مهم، با موضع‌هایی گرفته‌اند که صرفاً پاب طبع جمع متعصب هوادار باشد. این مواضع نه بر خاسته از تعهد مدنی یا عقلایت اجتماعی، بلکه ناشی از ترس از طرد شدن است. بازیکن، در منطق فرقه، اگر حتی فقط آب به تردید یا پرسش بگشاید، بلافاصله به سبیل حمله تبدیل می‌شود. بنابراین به‌جای آن که فوتبال بستری برای شکل‌گیری گفت‌وگوی مدنی و مشارکت اجتماعی شود، بدل می‌شود به صحنه‌ای برای تأیید ضمنی وضع موجود، از ترس بی‌مهری هواداران. در بزنگاه‌هایی همچون اعتراضات اجتماعی، بحران‌های معیشتی یا وقایع ملی، انتظار از فوتبالیست به عنوان چهره عمومی افزایش می‌یابد اما ذهن فرقه‌ای، چنان دایره رفتار بازیکن را بسته که او فقط اجازه دارد سخنانی بگوید که با ایدئولوژی هواداران همخوان باشد. نتیجه این است که فوتبالیست به جای کنشگر اجتماعی، بدل می‌شود به بازیگری خنثی یا چاپلوس، که حتی توان دفاع از منافع خود را هم ندارد. این سرکوب نه از جانب حاکمیت، بلکه از دل هواداران می‌آید؛ هوادارانی که به نام «عشق» و «تعصب»، آزادی را از بازیکن سلب می‌کنند. بدتر آنکه این فرقه‌گرایی فقط بر بازیکنان اثر نمی‌گذارد، بلکه به خود تماشاگر نیز آسیب می‌زند. چرا که هوادار وقتی نهاد باشگاه را با قداست می‌بیند، از پرسش درباره ساختار مدیریتی، بودجه، فساد یا نا‌کار آمدی آن سر باز می‌زند. به جای مطالبه‌گری، او ستایشگر باقی می‌ماند. به جای اینکه بپرسد چرا فلان باشگاه با بدهی‌های میلیاردری اداره می‌شود، یا چرا بازیکنان بومی قربانی دلال‌ها می‌شوند، درگیر جنگ‌های خود گردانه خیانت و غیرت می‌شود. این گونه است که خود هوادار نیز به ابزاری برای تداوم فساد و انحطاط ساختاری تبدیل می‌شود، بدون آن‌که بداند، در نتیجه، اصلاح نگاه تماشاگر به فوتبال، نه فقط به نفع بازیکن، بلکه به نفع خود تماشاگر نیز است. تنها با پذیرش این واقعیت که فوتبال یک صنعت است و بازیکنان نیروهای حرفه‌ای‌اند، می‌توان انتظار داشت رفتارها عقلانی، منصفانه و مؤثر شوند. در این مسیر آموزش عمومی، رسانه مسؤول و گفت‌وگوی انتقادی می‌توانند نقش مهمی ایفا کنند. اگر هوادار بیاورد که میان عشق ورزشن و تعصب کور تفاوت هست و میان وفاداری و فرقه‌گرایی مرز وجود دارد، شاید آنگاه بتوان از دل فوتبال، جامعه‌ای بازتر، مدنی‌تر و آگاه‌تر ساخت.

تا زمانی که معرفت‌شناسی هواداری در بند اسطوره‌سازی و دوگانه‌های اخلاقی فرقه‌ای باقی بماند، فوتبال نه‌تنها راهی به

نقد و بررسی فیلم جدید «میکی ۱۷»: دگرگونی فرم، زوال مضمون و بحران هویت در جهان «بونگ جون هو»

مونتاژ آشفته

که بیشتر از تاتارگریست‌ناسیالیستی سرچشمه می‌گیرد؛ «میکی» پنتینسون بیش از آنکه «شخصیت» باشد، یک «پرسش فلسفی» تجسد یافته‌است.

■ **مضمون: زوال اخلاق در دوران پس‌آرمان‌شهری**

فیلم به‌وضوح، در ادامه دغدغه‌های همیشگی «بونگ جون هو» – نسبت به مفهوم بی‌عدالتی ساختار و یوپایی قدرت شکل گرفته است. این بار اما او از طبقه‌بندی مارکسیستی مستقیم (مثل Snowpiercer) عبور کرده و به حوزه زیست‌فلسفه (biopolitics) و مکانیک بقای انسان شیبه‌سازی‌شده ورود می‌کند. میکی نه‌تنها تکرار مکانیکی یک سوژه است، بلکه به‌مرور، تبدیل به لایه‌مقاوم در برابر برنامه‌ریزی بروکراتیک می‌شود. اینجا جایی است که فیلم، در لایه‌ای بسیار زیرپوستی، یک خواش فوکویی از قدرت و بدن ارائه می‌دهد. بازتولیدهای مکرر



میکی، بیشتر از آنکه امید به فناپذیری باشند، آفاشگر بحران معنا و زوال روایت فردی‌اند.

■ **ضعف‌ها: آشفتگی ساختاری با انتخاب عمدی؟**

در میانه این رشته درهم‌تنیده، فیلم گاه گرفتار خودشیفتگی ایدئولوژیک بونگ می‌شود. لایه‌های متعدد استعاره‌ی گاه مخاطب را از فضای تجربه زیباشناسانه به ورطه پیچیدگی می‌کشاند. سسکائس‌های پاتانی به‌وضوح دچار «هتانوسی در فردو تماتیک» می‌شوند؛ گویی فیلمنامه پس از طرح سؤال، نتوان با علاقه پاسخ ندارد. اما در دفاع از این ضعف، باید گفت شاید تمام این «پراکندگی‌ها» هدفمند باشند: همان‌طور که خود میکی هیچگاه به ثبات نمی‌رسد، فرم و روایت فیلم نیز به ثبات نمی‌رسند.

■ **نتیجه‌گیری: سینمایی‌ای از جنس بحران‌های هستی‌شناختی «میکی ۱۷»**
فیلمی نیست که تماشاگر را اقیاع کند، بلکه فیلمی است که مخاطب را وادار به «بازاندیشی» می‌کند. سینمای بونگ این‌بار وارد فاز «آینه در آینه» شده؛ میکی را می‌بیند، خودش را در میکی می‌بیند، ما را در میکی می‌بیند و در نهایت، میکی را نابود می‌کند تا دوباره بسازد. میکی ۱۷ نه یک پاسخ، بلکه یک چرخه است؛ چرخه‌ای از مرگ، تکرار، فراموشی و تلاش برای معنا. و در این چرخه، تماشاگر اگر صبور باشد، ممکن است در انتها نه به درک شخصیت، بلکه به درک جهان جدید کارگران برسد.